

متن پرسش

محضر استاد طاهرزاده سلام علیکم با توجه به حدیث متواتر سلسله الذهب که از امام رضا (ع) نقل شده است که در آن امام کلمه ی لا الله الا الله را قلعه ی خود می داند و قائل هستند که هر کس در این قلعه وارد شود از عذاب امان می یابد و شرط ورود به این قلعه را نیز ولایت خود و خاندان خود می داند. این گونه فهمیده می شود که برای رسیدن به جوار رحمت الهی و خشنودی حضرت حق باری تعالی هیچ راهی جز راه ائمه اطهار نیست. از طرفی ما در تاریخ اسلام گاهی شخصیت هایی مثل ابن عربی و مولانا را داریم که با این که شیعه ی ظاهری نیستند و شریعتشان با شریعت اشعری گره خورده است ولی در بیت ((مثنوی)) و در سطر سطر ((فتوحات و فصوص)) معرفتی کم نظیر از حق و احکام الهیه به چشم می خورد که واقعا انسان را واله و شیدا می کند و به راستی عقل در می ماند که یک انسان تا چه حد می توانسته است در عالم معنا غور کند و از الطاف الهیه بهره مند شود به گونه ای که حتی بزرگترین عالمان و عارفان شیعی که دستی در عرفان و فلسفه دارند (و نه آنهایی که تنها به فقه محض می پرداختند و مخالفان ارائه فلسفه در حوزه علمیه بودند) نیز از این مسئله نتوانستند به راحتی بگذرند تا آنجا که علامه طباطبایی (رض) ابن عربی را بعد از ائمه اطهار بزرگترین و عارف ترین انسانها به حق می داند و همو می فرماید : خدا رحمت کند ابن عربی را که در وصوص بغل بغل معرفت می آورد و در فتوحات دامن دامن . و نقل است از آیت الله قاضی طباطبایی که فرموده اند هر کس بگوید که من به درجه ای از عرفان رسیده ام که از مثنوی بی نیازم دروغ میگویم حال با توجه به ملاحظات فوق آیا می توان تفسیری پلورالیستی از دین ارائه داد و شریعت و عمل به آن را ظاهر دین دانست و حقیقت و باطن دین را امری ورای این پوسته تفسیر کرد و نتیجه گرفت که منظور از سلوک به شیوه اهل بیت ، عمل کردن تام و تمام به شریعت و احکام آنها نیست و اهل بیت (ع) بیشتر به بعد اخلاقی و عرفانی و حکمت خالده دین نظر داشتند و نه به بعد ظاهری و قشری و عمل به ظاهر آن و خلاصه گوهر دین اخلاق است نه احکام . و سوال دوم اینکه اگر نتیجه فوق غلط است پس چگونه است که این افراد با التزام نداشتن به شریعت شیعه به این درجه از عرفان رسیده اند و خلاصه اگر بخواهیم دچار لفظ پردازی و بازی با کلمات نشویم پاسخ روشن به این شبهه چگونه است ذکر این نکته نیز ضروری است که گذشته از دلایلی که برای شیعه بودن مولوی می آورند و برای او قائل به تقیه می شود (که به نظرم با توجه به محتوای کلیه مثنوی ناسازگار و بعید است) بعضی نیز قائلند که مثلا اگر عرفان و وصول به حق ۱۰ مرحله داشته باشد شخص سالک بدون امام قادر است که ۹ مرحله از آن را سیر کند و امام تنها سالک را از مقام مخلصین (به کسر لام) به مقام مخلصین (به فتح لام) می

رساند و بعضی دیگر در نفی پلورالیسم دینی مثلاً برای امثال لائتسه و کنفوسیوس و آگوستین به این عقیده هستند که اینها ظرفیت وجودی خود را به اتمام رسانده اند و از همه ی ظرفیت خود بهره تام برده اند ولی با مبعث حضرت ختمی مرتبت ظرفیت وجودی افزایش یافت و اکنون اگر کسی بخواهد به مقام امن و محمود برسد تنها راه آن اسلام و آن هم گونه ناب آن یعنی تشیع است . لطفاً بفرمایید درباره این موارد نیز توضیح دهید . و السلام و علیکم و رحمه الله

متن پاسخ

جواب: علیک‌السلام؛ باسمة تعالی آنچه موجب می‌شود تا انسان به حقایق متعالی دست یابد و شخصیت خود را در هماهنگی با آن حقایق قرار دهد، یافتن افقی است در معارف الهی، که او را به سوی آن حقایق رهنمون باشد. تفاوت تفکر شیعی با تفکر اهل سنت در منظر آنهاست. مثلاً امام رضا «علیه‌السلام» می‌فرمایند: از ما نیست کسی که معتقد نباشد قیامت هم‌اکنون هست. و معلوم است کسی که هم‌اکنون متوجه قیامت شود، شخصیت خود را و افق بصیرت خود را به آن سو می‌اندازد و مطابق آن حقیقتِ بزرگ سیر می‌کند و هم‌اکنون نورانی می‌شود. آنچه در عارفان نام‌برده به چشم می‌خورد منظر آنهاست که شدیداً با منظر اهل سنت فاصله دارد و کاملاً به تشیع نزدیک است و لذا حضرت آیت‌الله جوادی «حفظه‌الله» می‌فرمایند: امثال محی‌الدین عربی و مولوی از نظر عقیده شیعه‌اند. که آقای محمد بدیعی در کتاب «احیاگر عرفان» و آیت‌الله حسینی طهرانی «رحمة‌الله‌علیه» در کتاب «روح مجرد» موضوع تشیع عقیدتی عرفای فوق‌الذکر را مطرح کرده‌اند. موفق باشید